

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم
تلفن: ۴۴۵۲۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۴۰۲ • ۳ ربیع‌الثانی ۱۴۴۵ • ۱۹ اکتبر ۲۰۲۳ • سال بیست‌ویکم • شماره ۴۶۷۵ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۴۳

اذان صبح فردا ۴:۵۱ • طلوع آفتاب ۶:۱۵

شرق

دیالوگ روز

همشهری کین - اورسون ولز - ۱۹۴۱

چارلز فاستر کین (اورسون ولز):

دو نوع از انسان وجود داره و فقط دو نوع.

اونی که منتظر می‌مونه تا توی جای درشتش قرار بگیره

و اونی که با پاهاش روی صورت دیگران میره!

هنر خوانی

یک مهرجویی و چندین علت مرگ

شاهرخ دولکو: حالا همه دارند دنبال قاتل می‌گردند. گمان همگان بر این است که قاتل یا قاتلانی که نباید بیشتر از دو یا سه نفر باشند، داریوش مهرجویی و همسرش را کارآجین کرده و به قتل رسانده‌اند.

مرگ داریوش مهرجویی مثل اغلب هنرمندان و اندیشمندان کشته‌شده اصیل و دارای ایده و فکر، یک دلیل واحد ندارد. این‌گونه هنرمندان و اندیشمندان (و گاه ورزشکاران) حتی وقتی که به مرگی طبیعی می‌میرند یا گم‌وگور می‌شوند یا دست از کار می‌کشند یا به کشوری دیگر مهاجرت می‌کنند، یک علت واحد برای این کار ندارند. علت‌های فراوان جمع می‌شوند و دست به دست هم می‌دهند و ضربه‌هایی مهلک بر جان او وارد می‌کنند تا حیاتش را بگیرند.
بله درست فکر می‌کنید. سانسور یکی از علت‌های مرگ اوست. از اولین فیلم همیشه زخم‌ها شروع شد: برای «گاو» مجبورش کردند تمام دیوارهای روستا را رنگ سفید بزنند تا از نکبت و فقر اثر کمتری در فیلم دیده شود. «دایره مینا» سال‌ها توقیف بود. جلوی نمایش «مدرسه‌ای که می‌رفتیم» را گرفتند. «بانو» سال‌ها در حبس ماند و «سنجوری» هم چند سالی معطل ماند تا بعد از پخش سی‌دی‌های فرامرزجانش از شبیکه خانگی سر دربیانود. دوست و همکارش فرامرز فرامزند به قول خودش سر مشکلات سنجوری و بدهی‌هایی که بالا آورده بود، قق کرد و مر.د. ضربه‌های یکی فرو می‌آمدند و زخم‌ها سر باز می‌کردند. زخم بعدی «لامپور» بود که هر روز یک شایعه برایش درست کردند. بعد جلوی نمایشش را گرفتند تا کاری کنند که پیرمرد با عصیانیت جلوی دوربین بلرزد و از صحنه فریاد بزند و دادخواهی کند و سینه‌اش را سر کیند. این البته آخرین ضربه‌ای نبود که بر تن تحیف و زخم‌خورده او وارد شد. فردای آن روز بابت اعتراض‌های روز قبلس عذرخواهی کرد و ضربه‌ها مدام فرود می‌آمدند: کمی بعدتر وقتی برای نمایش «گاو» به خارج از کشور رفته بود در خیابان‌های لوکرآمبورگ، دوربین به دست دنبالش راه افتادند بلکه مجبورش کنند تا به جمهوری اسلامی فحش بدهد. زبرا به اعتقاد کسی که فیلم را می‌گرفت (و فیلم را با عنوان «ایجاد شمرساری» برای مهرجویی در اینترنت پخش کردند)، او (مهرجویی) به این علت که کارگردان سینما بوده باید در مردم را جلوی دوربین او بیان کند. وظیفه و مسئولیتی که هیچ‌گاه مشخص نشد چه کس یا کسانی آن را بر کرده کارگردان سینما نهاده‌اند. زخم‌ها حتی وقتی مهرجویی کشته شده بود نیز همچنان بر جنازه او فرود می‌آمدند...

در بسیاری از نوشته‌های این چند روز اشاره شده که مهرجویی چند باری بر بربین سر در فیلم‌هایش اشاره کرده بود. در «هامون» بریده روزنامه‌ای را نشان‌مان داد که در آن نوشته بود: «پاکستانی‌ها را در لب‌لبا سر پریدند». بعدتر تصویری از همین سرپریدن نشان‌مان داده بود: آنجایی که در اتاق رئیس اداره، همکارش «مامان جعفری» را می‌بیند که در هیئت رزمندگان عرب اما سوار بر اسکیت، با یک ضربه شمشیر سر رئیس تک‌نوکرات اداره را قطع می‌کند. بعد شکت خونی را می‌بینیم که بر قاب روی دیوار می‌یاشد و سر قطع‌شده رئیس اداره که در حال فوران خون، شعر/پندی ژاپنی بر لبایم می‌خواند. بعدتر در صحنه دیگری از همین فیلم، هامون داستان ابراهیم را برای مادر همسرش بازگو می‌کند و می‌پرسد: «یعنی چی خانم سلیمانی؟ آدم به دست خودش سر پرش خودشو ببره؟!». البته داستان سر بریدن و پاره‌شدن گلو و تکه‌تکه‌شدن بدن، در فیلم‌ها داریوش مهرجویی به همین‌جا ختم نمی‌شود. در صحنه دیگری از همان فیلم، قهرمان داستان خودش را می‌بیند که در سرداب‌های قرون وسطایی سلاخی می‌شود. یکی از تصویرهای پایانی «بری» هم صحنه‌ای است که داداشی (در صحنه‌ای از یک فیلم، ظاهرا) با گلولی بریده روی زمین افتاده و در نیشی می‌گوید: «آدم افتاده باشه زیر تپه، با گلولی پاره‌پاره که همین‌طور دره‌دره خون ازش میره تا تموم کنه...» بیش‌تر از آن هم البته صحنه کارآجین کردن منیر (همسر تقی) را در فیلم «پستی» دیده‌ایم که تقی با ضربات متعدد چاقو همسرش را سلاخی می‌کند. این شاید از شوخی‌های تلخ روزگار ماست که مهرجویی (و همسرش) در جنایتی شبیه به برخی صحنه‌های فیلم‌هایش کشته شدند. وجود نازنینی که به قول کارآفر که بر جرم بی جنایت، مستحق چنین مرگی تشخیص داده شده است.

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

شرق

بیکر داریوش مهرجویی کارگردان پیشروی سینمای ایران و همسرش وحیده محمدی‌فر تشییع شد

داغ یک وداع

شرق: بعضی دردها و تلخی‌ها را نمی‌توان به سادگی از خاطر برد. درست مثل قتل داریوش مهرجویی و همسرش وحیده محمدی‌فر که بعد از چند روز همچنان داغش بر دل اهالی سینما و دوستدارانش سنگینی می‌کند. بهت، وحشت و دروغ در چشم تمامی دوستداران داریوش مهرجویی که روز گذشته برای بدرقه‌اش به خانه ابدی آمده بودند موج می‌زد. از یک ساعت قبل از شروع رسمی مراسم در پهنه رودگی علاقه‌مندان کارگردان پیشروی سینمای ایران مقابل تالار وحدت حاضر بودند و از خیابان اطراف بر انبوه جمعیت اضافه می‌شد. تصویر بزرگ مهرجویی و همسرش بالای سن بزرگی که برای مراسم در نظر گرفته شده بود خودنمایی می‌کرد و طنین ترانه «سنجوری» به یادمان می‌آورد که تا لحظاتی دیگر باید با خالق بهترین آثار سینمایی ایران خداحافظی کنیم. وظیفه اجرای مراسم به بهرام رادان سپرده شده بود و او با بغضی که گاه صحبت‌کردن را برایش دشوار می‌کرد باید از مهرجویی بزرگ صحبت می‌کرد. صحبت‌های رادان در ابتدای مراسم طولانی نبود و تنها از حاضران خواست به احترام ورود بیکر این فیلم‌ساز و همسرش به پا خیزند.

چهره مسعود کیمیایی و قدم‌های آهسته و کم‌توانش نشان می‌داد توان صحبت‌کردن ندارد. او رفیق دیرینه‌اش را ناپوارانه از دست داده و تنها به جمله‌ای کوتاه بسنده کرد که در این شرایط نمی‌تواند چیزی بگوید.

فرهاد آئیش در غیاب علی نصیریان که در ایران نبود پیامی را از طرف او پخش کرد: «در بیماری با فکر و خیالت به سر می‌برم. من فرو ریختم و بی‌خواب شدم. چه کنم؟ از اولین کار خلافت‌ات در کنارت بودم تا آخرین کار اما الان نیستیم. ای مهر فرانزه این چه روزگاری است!؟»

بهمن فرمان‌آرا سخنران بعدی مراسم بود و در صحبت‌های کوتاهی گفت: «داریوش جان قرار نبود این ملاقات این‌چنین باشد، ما کجا زندگی می‌کنیم؟ یکی از بزرگ‌ترین فیلم‌سازان این مملکت باید سلاخی شود؟ من و داریوش سال ۶۶ هر دو به ایران بازگشتیم، او به سمت فلسفه رفت و من به سمت کارگردانی سینما رفتم. با هم دوست بودیم، رفیق بودیم و روزها و شب‌های زیادی را گذرانیدیم، چیزی نمی‌شود گفت. داریوش باید تنها در کنار همسرش سلاخی شود؟ من حرف زیادی نمی‌زنم. دل ما شکسته است، همه چیز به دست، آیا قرار است هر هفته برای رفتن کسی اینجا جمع شویم؟ داریوش حقش بیش از اینها بود».

در ادامه علی مصفا در جایگاه حاضر شد و پیام فریار جواهریان- همسر سابق داریوش مهرجویی- و صفا مهرجویی را قرائت کرد.

فریار جواهریان نوشته بود: «چطور می‌توانم از همه دوستان و شفیتمان داریوش تشکر کنم؟ چگونه چنین مرگ هولناکی برای این مرد بزرگ رقم خورد؟ دلم به این خوش است که نسل جدید فیلم‌های‌ات را کشف می‌کنند و معنای خاصی از آن پیدا می‌کنند. داریوش هنرمند واقعی بود و در همه آثارش لایه‌های

مخترلفی را به نمایش می‌گذاشت. چند سال است مشغول نوشتن خاطرات هستم اما افسوس که این هفت ماه اخیر با داریوش قهر بودم، نمی‌شود این‌گونه بدون خداحافظی بروی، دلم پیش مونسات که چگونه یک شبه تنها شد».

صفا مهرجویی فرزند مهرجویی نیز در پیام خود نوشته بود: «دنیا یک پدر خوب و بزرگ را از دست داد. ای کاش سرنوشت جور دیگری رقم می‌خورد. من می‌دانم و مطمئنم که خاطره پدرم زنده می‌ماند هم به خاطر آثارش و هم به خاطر زندگی شریفش. از صمیم قلب قدردان مردم و هنرمندان هستم که در غیاب من مراسم را برپا کردند».

کیانوش عیاری نیز که به دلیل بیماری در مراسم حضور نداشت متنی را ارسال کرده بود که بهرام رادان آن را خواند «او متبحرترین ترسیم‌کننده زندگی بود. او در فیلم‌های پیچیده خود هم چنین ویژگی داشت. او با بینش و دانش خود می‌توانست روایت مطلوبی از زندگی داشته باشد بدون اینکه آن را زندگی کرده باشد و اما این جنایت هولناک معمای است که به زودی ابعاد آن روشن می‌شود».

محسن امیریوسفی نیز در ادامه با صدای لرزان پشت تریبون حاضر شد و پیام کانون کارگردانان سینمای ایران را برای حاضران خواند: «شبه‌شب شبی بود که شاهرگ سینماگر متفکر ایران را پریدند. کانون کارگردانان سینما از مسئولین می‌خواهد هر چه زودتر قاتل و قاتلین را معرفی کنند و با آنها برخورد شود و همچنین فضا را برای رشد سینمای ایران باز کنند».

مرضیه برومند، مدیرعامل خانه سینما نیز در صحبت‌های کوتاهی با صدای بغض‌آلود گفت: «منی‌دانم چه بگویم، قرار بود متنی نوشته شود و دوستان ما دیروز در خانه سینما جمع بودند تا من به عنوان مدیرعامل خانه سینما آن را بخوانم اما هیچ کلماتی نمی‌توانست این درد بزرگ و این فقدان فجیع را توصیف کند. من مجبور شدم بیایم و صحبت کنم، نمی‌دانم چه بگویم، قاصرم از گفتن عظمت دردی که خانه سینما به دوش می‌کشد. خانه سینما الان عزادار است اما باید به هم تسلیت بگویم، ما کارگردان درخشان و تأثیرگذاری را از دست دادیم، من افتخار همکاری با او در «دایره مینا» را داشتم، او این فیلم باعث شد سازمان انتقال خون احداث شود، این تأثیر هنرمند است. دکتر اقبال وزیر وقت چند سالی مانع پخش فیلم شد، پخش «گاو» هم ممنوع بود. اما همین «گاو» توانست در سینمای بالنده ایران را به روی جهان باز کند. تا هنرمندان زنده هستند به آنها برسید، بذر بپرداز، مهرجویی، پسپانی و حاتمى در دل این هنرمندان جوان هست، بگذارید کار کنند. آنها دلسوز این مملکت هستند. ما همه در این سرزمین ماندیم چون اینجا را دوست داریم، با ما خوب باشید».

در انتهای مراسم مونثا مهرجویی دختر داریوش مهرجویی و وحیده محمدی‌فر گفت: «در حال حاضر تنها احساسی که دارم این است که مامان و بابا کنارم ایستاده‌اند تا من سر پا باشم. می‌دانم آنها از من می‌خواهند که سر پا باشم. به قول بابا قاتلین بین ما هستن و امیدوارم زودتر پیدا شوند».

تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی مواجهه ایرانیان و مهاجران افغانستانی

مجله‌های علمی-تخصصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و روانشناسی، به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به مهاجرت و هویت، به‌طور فزاینده‌ای به بررسی چالش‌های هویتی و فرهنگی مهاجران و تأثیرات اجتماعی آن‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه، یکی از چالش‌های اصلی، مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی است. این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی در مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی می‌پردازد.

از جدایی رسمی (معاهده پاریس ۱۸۵۷ م) و به صورت مشخص‌تر از هنگام سلطنت عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱ م)، هزاره‌های افغانستان که دارای تشابهات هویتی مضاعفی در زبان و مذهب خویش با ایرانیان بوده و هستند، در کشور جدید به صورت مداوم با یک فرایند هویت‌محور نسل‌کشی (مبتنی بر مکانیسم دفاعی انسانیت‌زدایی در افغانستان) دربارۀ خود مواجه بوده‌اند. به گونه‌ای که تاکنون هزاران نفر از ایشان کشته شده‌اند یا از بسیاری از حقوق و امتیازات اجتماعی محروم شده‌اند. ۸- در مردانه‌ها ۱۴۰۰، سقوط دولت جمهوری اسلامی افغانستان، موجب ایجاد آسیب شدیدی به جامعه افغانستان شد و خیل عظیمی از هزاره‌ها و دیگر تیره‌های افغانستانی و همچنین بخشی از اعضای طبقه متوسط و بالای جامعه‌اعم از تحصیل‌کردگان دانشگاهی مانند مهندسان، خبرنگاران، پزشکان، کارمندان دولت و... را آواره کشورهای دیگر از جمله ایران کرد. ۹- از سوی دیگر، پس از سقوط، مهاجرت ناگهانی بیش از چهار میلیون مهاجر افغانستانی به کشوری که با تحریم‌های گسترده بین‌المللی، تعارضات اجتماعی و سیاسی، افت شدید درآمد ناخالص ملی، بی‌ارزش‌شدن فاحش پول ملی، همه‌گیری کرونا، تورم و بی‌کاری گسترده و مسائل اجتماعی و اقتصادی دیگری روبه‌رو بود، شوک جدیدی را به جامعه ایران وارد کرد. ۱۰- باید در نظر داشت که شرایط بحران و کمبود منافع و منابع اقتصادی، همواره به تشدید تعصب و قضاوت‌های قالبنی (Prejudice) دربارۀ دیگری‌ها می‌انجامد. قضاوت‌هایی که گاهی شامل احساسات منفی مانند نگرانی/ ترس، رقابت/ دشمنی، و انزجار/نفرت است و همین پدیده موجبات شکل‌گیری هراس اجتماعی از مهاجران و بیگانگان (Xenophobia) را به وجود می‌آورد و برخورد و تعارضات روزانه را تشدید می‌کند. ۱۱- دراین‌بین، تجربه زیسته اهالی شهرها و روستاهای گوناگون ایرانی از مهاجرت ده‌های پیش افغانستانی‌ها و رقابت‌ها، تعارضات و تفاضات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برآمده از آن، بر چگونگی تصور و تصویر ایشان از این پدیده مهاجرت اخیر مؤثر است. از سویی دیگر، بازسازی خاطرات تاریخی مانند حمله محمود افغان به اصفهان سفوی در نبرد گلون‌آباد، بر بازتولید هراس جمعی از بیگانگان نیز تأثیر بسیار منفی داشته و دارد. درصورتی‌که در بسیاری از این روایت‌های غالب شبکه‌های اجتماعی، خاطرات تاریخی هزاران سال هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دو یا یک



● مراسم افتتاحیه طرح «توزیع شیر مدارس» پیش از ظهر دیروز ۲۶مهرماه در مدرسه شهید امیر کسندی نسیم‌شهر برگزار شد. عکس: اکبر توکلی، ایرنا

شاهنامه‌خوانی

آغاز نبرد ارجاسب با گشتاسب ۱)

در پی نامه ارجاسب به گشتاسب که او را به دست‌کشیدن از آیین بهی فرامی‌خواند و نوید می‌داد با پشت‌کردن به زرتشت و راندن آن پیر خردورز از درگاهش، پشتوانه بزرگی برای او شده. از کنج‌هایش بهره‌مندش خواهد گرداند و در صورت نافرمانی، با لشکری سترگ بر او خواهد تاخت و اورنگ شهریارِاش را واژگون خواهد گرداند؛ گشتاسب با نامه‌ای تلخ که خامه در خون زده بود، ارجاسب را پاسخ داد و با این نامه، ارجاسب سپاه خویش را به سوی مرزهای ایران روانه کرد و گشتاسب فرمان داد سپاهیان ایران فراز آیند و جاماسب را که نگاهی تا فرداها داشت، فراخواند تا بگوید این نبرد چگونه پیش خواهد رفت، جاماسب با اندوه از آغاز نبرد و کشته‌شدن برادر شاه به شیوه‌ای ناجوانمردانه به دست بیدرفش گفت و یادآور شد پس از کشته‌شدن زریز، بیدرفش پلید چون گرگی خون‌آشام بر سپاه ایران زده، گروهی از برگزیدگان شاه را خواهد کشت. سپاه ایران بیم‌زده خود را از برابر بیدرفش کنار کشید، سودای گریختن دارد که اسفندیار وارد کارزار می‌شود و بر بیدرفش می‌تازد و با تیغ هندی او را از کمر به دو نیمه می‌کند، سپس گرز آهنین در دست گرفته، آن را بر فراز سر خود می‌گرداند و با یک تازش، آرایش سپاه دشمن را درهم می‌ریزد و بسیاری از سواران را فرومی‌افکند و سرانجام سالار چین که خود را در برابر تازش تندرآسای اسفندیار ناتوان می‌بیند، با اندک یارانش از کارزار می‌گریزد و راه بیابان در پیش می‌گیرد. آن‌گاه جاماسب، شهریار ایران را گفت آنچه گفته است، همان خواهد شد و شاه نباید از او برنجد که همه آنچه از پیش گفته به فرمان شهریار بوده است وگرنه آرزو می‌کرد دهان فرومی‌بست و سخن در پس کام نگاه می‌داشت. گشتاسب چون این سخنان بشنید، در گوشه تخت خود فروفت و گرز زرینه‌ای که در دست داشت، رها شد و بر زمین افتاد. کوبی همه شکوه و فره و برز از او دور گشت و به‌ناگاه بی‌هوش بر زمین فروغلتید. شهریار را به هر شیوه، به هوش آوردند و چون به هوش آمد، بی‌آو ماند و همه هیچ سخن نگفت و پس از آنکه کوشیدند او را به سخن آورند، گفت: «اگر برادرم و همه نزدیکانم کشته شوند، پادشاهی و اورنگ شهریارِی به چه کار من آید. می‌بینید کسانی کشته می‌شوند که از من گرامی‌ترند، همانانی که برگزیده‌ترین سپاه هستند و چون از پیش من روند، پاره‌ای از دل ریش مرا نیز با خود می‌برند». آن‌گاه به جاماسب گفت: «اگر چنین است که می‌گوی، برادرم را به کارزار نمی‌فرستم تا دل مادر پیرم آزرده نگردد و فرماندهی سپاه را به گرزم فرخنده بی می‌دهم؛ همچنین از خویشان و نزدیکان خود که چون جان دوست‌شان می‌دارم، هیچ‌یک را نخواهم برد».

مجله‌های علمی-تخصصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و روانشناسی، به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به مهاجرت و هویت، به‌طور فزاینده‌ای به بررسی چالش‌های هویتی و فرهنگی مهاجران و تأثیرات اجتماعی آن‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه، یکی از چالش‌های اصلی، مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی است. این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی در مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی می‌پردازد.

مجله‌های علمی-تخصصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و روانشناسی، به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به مهاجرت و هویت، به‌طور فزاینده‌ای به بررسی چالش‌های هویتی و فرهنگی مهاجران و تأثیرات اجتماعی آن‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه، یکی از چالش‌های اصلی، مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی است. این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی در مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی می‌پردازد.

مجله‌های علمی-تخصصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و روانشناسی، به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به مهاجرت و هویت، به‌طور فزاینده‌ای به بررسی چالش‌های هویتی و فرهنگی مهاجران و تأثیرات اجتماعی آن‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه، یکی از چالش‌های اصلی، مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی است. این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی در مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی می‌پردازد.

مجله‌های علمی-تخصصی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و روانشناسی، به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به مهاجرت و هویت، به‌طور فزاینده‌ای به بررسی چالش‌های هویتی و فرهنگی مهاجران و تأثیرات اجتماعی آن‌ها پرداخته‌اند. در این زمینه، یکی از چالش‌های اصلی، مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی است. این مقاله به تحلیل جامعه‌شناختی مکانیسم‌های هویتی و دفاعی در مواجهه ایرانیان با مهاجران افغانستانی می‌پردازد.

۱۲- ایران مانند هر کشور دیگری نیازمند سیاست‌های مهاجریذری و مهاجرفرستی روشن و کارآمدی است و کلیت نظام باید برای جلوگیری از تشدید تقابل در میان ایرانیان و مهاجران افغان، به کنترل بیگانه‌هراسی، انسانیت‌زدایی و تقویت ارتباطات میان‌فرهنگی و مکانیسم‌های اجتماعی پذیرش و جذب دیگری در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه‌ای اقدام کند. به تعویق انداختن این مهم، خرابی خانه میزبان و زندگی میهمان را هم‌زمان به بار خواهد آورد.

۱۳- شخصاً چند سالی است که تجربه تدریس و تعامل مداوم با دانشجویان مهاجر افغانستانی را داشته و دارم و جز هوش، توانمندی، اخلاق و وفاداری چیز دیگری از ایشان ندیده‌ام. به نظر من آن‌قدر شباهت‌های زبانی، فرهنگی و مذهبی میان ما و آنها وجود دارد که شاید بتوان مرز مشخصی میان دو ملت ترسیم کرد.

۱۴- امروز جمعیت افغانستانی‌های مهاجر به ایران گروه وسیعی از پزشکان، پرستاران، مهندسان، کارمندان میان‌رتبه و عالی‌رتبه، دانشجویان، هنرمندان، خبرنگاران، کارگران زده و... را نیز شامل می‌شود. حضور این افراد نه‌تنها برای مردم و کشور ما تهدید نیست؛ بلکه در عوض می‌تواند چرخ‌های توسعه کشور را هموارتر کند. تجربه‌ای که بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته با مشارکت مهاجران به ثمر نهانده‌اند. در این وانفسای خرابی خانه، این هم‌وطنان سابق به ایران بزرگ و مردمان میهمان‌نوازش پناه آورده‌اند. نگذاریم رقابت‌های خودی و دیگری، قضاوت‌های قالبی کور و فرایند غیرانسانی طرد و انسانیت‌زدایی، باز هم ایشان را آواره کند.

پی‌نوشت‌ها:

1- Turner JC, Oakes PJ. The significance of the social identity concept for social psychology with reference to individualism, interactionism and social influence. British Journal of Social Psychology. 1986; 25:237-252.

2- abrigar LR, Wegener DT. Attitude Structure. In: Baumeister RF, Finkel EJ, editors. Advanced Social Psychology: The State of the Science. Oxford: Oxford University Press; 2010. pp. 217- 262.

3- Haslam, N. (2006). Dehumanization: An integrative review. Personality and social psychology review, 10(3), 252-264.